

رازها

ای خدا ای مهربان کار ساز

وی یگانه خالق دانای راز

خالک عالم را چه رازی در دل است

حاصل از آن گاه خار و گه گُل است

خالکها را این تفاوت از کجاست

هم به بطنش خیرها هم شرّهاست

چیست فرق خالکها با خالکها

فرق خالک پالکها، ناپالکها

فرق خالک ظالمان و عادلان

سیر طبع ناجیان و هالکان

فرق خالک خواجه و تیمور لنگ

این خدای صلح و آن خلّاق جنگ

آنکه از فرط جنون در تیره شام

کرد خلق شهرها را قتل عام

مرد و زن، پیر و جوان، خرد و بزرگ

دست از جان شسته در انیاب گرگ

تربت بودا چنان منشور نور

روشنی بخشد به گیتی همچون خود

مسقط شدّاد مست و بد کنشت

همچو طبع اهرمن ظلمت سرشت

هیتلر و آلبرت از یک زادگاه

یک نژاد و یک زبان و رسم و راه

آنچنان بیر دَمان دَرنده خوی

وز مروت و ز صفا نابرده بُوی

این سلیم المنفّس و داد و مهربان

و آن به خرمن‌های جان آتشفشان

آن دمی نالسوده از خون ریختن

خالک عالم فرق عالم بیختن

این برای راحت درماندگان

بی نوابان و ز هر در رانندگان

داد هستی و زن و فرزند را

شهرت و عنوان و چون و چند را

ترك عيش و عشرت پاریس را

کاپّری و نانسی و کان و نیس را

در گابون بهر سیاهان علیل

آن جذامی های مفلوک و ذلیل

کرد از نی ها بنا بیمارسان

تا که بر واماندگان بخشد امان

پشت و پا زد بر بساط گنجها

بست پیمان با عذاب و رنجها

آن یکی درّنده همچو جانور

وز آتِلا و نرون درّنده تر

وین سراپا مهر و اینار و صفا

هر کجا دردی طیب و هم دوا

آن سراپا بدنهادی ریمنی

این همه صلح و صفا و ایمنی

آن شب و روزی همه کشتار خلق

وین همه دم برخی و ایثار خلق

هر دو از يك خاك و از يك مرز و بوم

آن بسان عندهای این جُغد شوم

آن بهر درماندهای راحت رسان

این جهانی کرده پُر آه و فغان

این دو پور از يك دیار و يك نژاد

از چه دارند این همه فرق و تضاد

اختلاف از چیست در دو هم دیار

اینهمه شهد و شکر و آن زهر مار

آن قلوب خلق‌ها خواهد غمین

بهر کشتن چون اجل اندر کمین

این برای راحت نوع بشر

دست شست از زندگی و جان و سر

پور یک مام و ز یک بوم و دیار

هر دو مخلوقان یک پروردگار

با چنین فرق و تفاوت در نهاد

چيست يارب سرّ اين فرق و تضاد

چيست فرق طبع اين دَد سیرت‌ان

با نهاد و طینت حوری ویشان

شهر بیهق را چنان در خون کشید

ز آن جنایت عرشیان را دل تپید

چیست فرق طبع این آدم لُشان

با نهاد عارف پاکیزه جان

آن چو شیطان منشأ غُدوان و زور

این چو یزدان مظهر احسان و نور

چیست فرق جانور خویان مَست

با خداخو بند□ انسان پرست

گر ز يك خاكند جمله بندگان

چیست فرق خوی این و خوی آن

آن وجوه پُر ز مهر و مرحمت

وین سراپا بار فسق و ملعنت

آدمی سیما ولی چون جانور

هر چه نوشد خون شود درنده‌تر!

ای خدا دل زین تغاین شد کباب

این بشر بیدار گردد کی ز خواب!

کی شود آگاه از پایان کار

چیست حاصل زین حیات مرگبار

چیست جز نفرین و ننگ و ملعنت

بی زوائی و فساد و مسکنت

حاصل از عمری شرار افروختن

خرمن جان خلائق سوختن

آشیاها را پریشان ساختن

تیرها بر دیدگان انداختن

با چه شوری بین کشد مرکوب را

گزر و شمشیر گران سرکوب را

با چه حرص و شوق و شور و افتخار

از هزاران کلّه‌ها سازد منار

گوئیا اعجاز کرده در جهان

بر هزاران مرده وز نو دانه جان

بمب‌ها ریزد به فرق کودکان

گوئیا عید است و بخشد ارمغان

آنچنان بر صخره‌ها کوید سریش

گوئی آنجا خفته زیبا دلبریش

کودکان را آنچنان پریر کند

در چمن گل را خر و استر کند

دیو خوئی در شمای آدمی

مرگ می دارد دَما دم در نمی

من ندانم ز آن چه لَدّت می بَرَد

نوجوانان را چو یوزان می درد

از تباهی هزاران آشیان

می پذیرد از چه آرامش به جان

این گروه بدسگال بد سیر

آدمی زاندند یا خود جانور

مرده آیا در نهان وجدانشان

نیست جز خون جوان ارزانیشان

خورده آیا شیر از پستان مار

ز آن ندارد پیشه‌ای چُز مرگِ کار

هر کجا آسایش و آبادی است

خرّمی و خوشدلی و شادی است

در هجومی می کند ویرانه‌اش

از فغان مادران غم خانه‌اش

هان چه می‌جویند زین ویرانگری

ای تفو بر این رسوم بربری

این به سیمای بشر درنده خوی

گوئی از وجدان حق ناکرده بوی